

هو الله - ای سر گشته دشت و صحراء محبت الله اگر چه...

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



۵۳

هو الله

ای سر گشته دشت و صحراء محبت الله اگر چه تبریز تب خیز بود و اردبیل از باده بلایا و محن جامی لبریز آذربایجان زنجیر و زندان بود و قزوین و زنجان اسیری در دست عوانان سیه جان الحمد لله چون بطهران رسیدید از ظلم و عدوان رهیدید و در دار الامان منزل و ماوی گزیدید در پناه شخص خطیری مسکن نمودید و در مهمان خانه امیری وطن کردید که ملجأ فقراست و پناه ضعفا حصن حصین خائفانست و کھف متین مضطربان فریادرس مظلومان است و حامی مطلق ستمدیدگان از نسائم گلشن عرفان مشامی معطر دارد و از مشاهده آیات باهرات جلیل اکبر بصری منور در ساحت نیر اعظم حقیقت ذکرش مذکور بود و بعدالت و انصاف و مروّت موصوف

آمدیم ای شاه اینجا ما قنق ای تو مهماندار سکان افق

از خلق و خوی و احوال دلجوی و گشایش روی آن حضرت تلافی چوب و چماق و ضرب و شتم و جرح اهل نفاق شد زبان بشکرانه گشا و در گلستان محامد و نعوت الهیه چون طیور حدائق ملکوت آغاز نغمه و ترانه نما در جمیع اعصار و قرون علماء سوء موجود و منشاء فساد و طغیان اهل عناد بودند این است که در قرآن میفرماید ”واضلّه الله علی علم“ و در آیه ثانیه میفرماید ”فرحوا بما عندهم من العلم“ و در حدیث میفرماید ”فقهاء ذلك الزمان شرّ فقهاء تحت ظلّ السماء منهم ظهرت الفتنة و اليهم تعود“ شیخ بهائی میگوید



ORIGINAL



AUDIO

علم نبود غیر علم عاشقی ما بقی تلبیس ابلیس شقی

ملای رومی گفته

ورنه این زاغان دغل افروختند بانگ بازان سپید آموختند بانگ هدهد گر پیاموزد قطا راز هدهد گو
و پیغام سبا

باری آنچه در اردبیل ضرب چوب و چماق بود در اینجا پرند و پرنیان كوشك و اطاق در آنجا هر دمی زخم
شدید و در اینجا در هر نفس مرهمی جدید در آنجا مشقت و زحمت بی پایان در اینجا مرآت و مرحمت بیکران در
آنجا زحمت اغلال و زنجیر در اینجا حلاوت شهد و شکر و شیر در آنجا سب و دشنام و در اینجا نقل و بادام
فردوسی میگوید

اگر بگذری سوی انگشت گراز او جز سیاهی نبینی اثر بعنبر فروشان اگر بگذری شود جامه تو همه
عنبری

خوب سیاحت و سیرست گاهی مهمان در مدارس و دادرسی نیافتی و گاهی گوشه نشین صومعه و خانقاهی و
پناهی نجستی گاهی چون صهبای در نمخانه مستوری پرده نشینی و گاهی چون گل سوری رسوای کوی و
بازاری و بایار و اغیار هم نشینی گاهی در ظلمت کده زندان قرین مجرمینی و گاهی در بارگاه عنایت و خوابگاه
راحت سر ببالین پرنیان هند و چین دمی اسیر سلاسل و زنجیری و زمانی امیر کشور آسایش و راحت و نعمت
بی نظیری دیگر تماشا و سیری در این عالم فانی اعظم از این نه، این سیر اجسامست.

از خدا میطلبم که سیر روحانی میسر گردد و بتفرجگاه الهی پی بری در این وقت زندان حکم ایوان یابد و زحمت
زنجیر و حدت شمشیر حلاوت شهد روضه رضوان بخشد اسیری امیری گردد و مردگی زندگی شود زخم مرهم
شود و زهر داروی اعظم گردد ذلت عزت سرمدیه شود و زحمت رحمت ابدیه گردد و سالک گهی چون خلیل
در آتش چهره بر افروزد و گهی چون یحیی خون خویش سبیل سازد گهی چون یوسف چاه و زندان جوید و
گهی چون آفتاب حقیقت فلك شهادت حسین مظلوم روح الوجود له الفدا سینه را هدف سهام و سنان سازد.

زنده دل باید در این ره صد هزار تا کند در هر نفس صد جان نثار

باری علی العجاله تو خوش بخت بودی چه که در ظل این شخص خطیر افتادی و ابن ابهر در سایه امیر کبیر
آن حبس و زندان دید تو قصر و ایوان یافتی آن زجر شدید دید تو اجر مزید آن تلخی قهر یافت تو حلاوت لطف
و مهر او بتاریکی چاه راه یافت تو باوج ماه

خون دل و جام می هر يك بکسی دادند در دائره قسمت اوضاع چنین باشد

خلاصه از الطاف خفیه پروردگار امیدواریم که همیشه بر مسند عزّت مستقرّ و بر صدر جلال مقررّ یابند و در
صون حمایت الهیه محفوظ و مصون مانند و بمنتهای آمال مقرون گردند السلام علی من اتبع الهدی ع ع

